**موضوع : خارج اصول ـ تعادل و تراجیح**

**استاد : حضرت حجت الاسلام و المسلمین سید جواد شبیری**

**تاریخ : 28 / 9 / 91**

**بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین إنه خیر ناصر ومعین**

**الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی سیدنا ونبینا محمد وآله الطاهرین**

**واللعن علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام یوم الدین**

یکی از روایت‌های ضمان عاریه، روایت ابوالبختری بود. عرض شد تضعیفات بسیاری از عامه و از خاصه، از ائمۀ رجال و از ائمۀ معصومین (علیهم السلام) در مورد أبی البختری وارد شده است. در مقابل توثیقاتی هم در مورد او مطرح است، یکی عبارت ابن غضائری: «**إلا أنه عن جعفر بن محمد أحادیث کلها یوثق بها**» بود که عرض کردیم عبارت ثابت نیست. اگر نگوییم «لا یوثق بها» صحیح‌تر است، لاأقل ثابت نیست.

نکتۀ دوم روایت ابن أبی عمیر از أبی البختری است؛ یک روایت در تهذیب است با این سند : «**محمد بن علی بن محبوب عن محمد بن خالد البرقی عن ابن أبی عمیر عن أبی البختری عن أبی عبدالله علیه السلام عن أبیه عن علی علیه السلام أنه قال: مضت السنة ...** »[[1]](#footnote-1)، ولی به نظر می‌رسد که این روایت مشکل دارد. اولاً این که محمد بن خالد برقی توسط ابن أبی عمیر از أبی البختری نقل کند که این هیچ سابقه‌ای ندارد.

این به عنوان نقض قاعدۀ روایت ابن أبی عمیر از ثقات هم عدم روایتش از ضعاف و انحصار روایت ابن أبی عمیر به امامیه‌های ثقات ذکر شده است. ولی مشکلی که این روایت دارد این است که محمد بن خالد برقی در همه جا از أبی البختری مستقیماً نقل می‌کند. 167 مورد بی‌واسطه است و تنها همین یک مورد است که با واسطه نقل می‌کند.

مسألۀ دیگری که در مورد این سند وجود دارد این است که محمد بن علی بن محبوب روایتش از محمد بن خالد برقی خالی از اشکال نیست؛ البته مواردی روایت محمد بن علی بن محبوب از محمد بن خالد برقی دیده شده است، اما قابل تأمل است چون معمولاً محمد بن علی بن محبوب از محمد بن خالد برقی با واسطه نقل می‌کند. ولو بدون واسطه هم موارد کمی وجود دارد، اما نوع روایت‌هایی که وجود دارد به توسط احمد بن محمد بن عیسی 41 مورد و بدون هیچ واسطه یازده مورد است؛ نوعاً محمد بن علی بن محبوب از محمد بن خالد برقی به توسط احمد بن محمد نقل می‌کند و مواردی وجود دارد که در بعضی از موارد توضیح الاسناد هم من اشاره‌ای به این بحث کرده باشم به یک روایت محمد بن علی بن محبوب از برقی و بدون واسطه که خالی از اشکال نیست؛‌ نوعاً واسطه می‌خورد. البته مثل روایت ابن أبی عمیر، محمد بن خالد برقی از ابی البختری نیست که هیچ سابقه‌ای نداشته باشد! ولی به نظر من این موارد هم خالی از اشکال و شبهه نیست.

علی أیّ تقدیر یک مواردی وجود دارد، اما یک مقداری خالی از اشکال نیست روایت محمد بن علی بن محبوب از محمد بن برقی.

(سؤال و پاسخ استاد): طبقۀ محمد برقی که از طبقۀ مشایخ احمد بن محمد بن عیسی است که از مشایخ محمد بن علی بن محبوب است. البته کلاً محمد بن علی بن محبوب یک مشکل کلی در مورد او وجود دارد که خیلی جاها از یک کسانی نقل کرده است که آنها طبقه‌هایشان نمی‌خورد، مثل ابن محبوب، ابن ابی عمیر. اینها غالباً واسطه خورده است و یک موارد کمی هم بدون واسطه است که من در جایی از توضیح الاسناد یک توضیحاتی داده‌ام.

(سؤال و پاسخ استاد): آنها را فرض کنید تعلیقی بوده و به جهت تعلیق توجه نشده و حذف شده است. عواملی که باعث می‌شود یک سقط در سند رخ بدهد در روایت‌های محمد بن علی بن محبوب احتمالاً زیاد است. حالا من آن بحث را نمی‌خواهم خیلی گسترش بدهم. علی أیّ تقدیر به نظر می‌رسد روایت ابن أبی عمیر از أبی البختری که منحصر است به همین روایت، سندی که از جهات متعدد گیر دارد، هم روایت ابن أبی عمیر عن أبی البختری منحصر به این مورد است و هم واسطه شدن بین محمد بن خالد برقی و أبی البختری سابقه ندارد و هم روایت محمد بن علی بن محبوب عن محمد بن خالد برقی به صورت مستقیم خالی از شبهه نیست. لذا به نظر می‌رسد که نمی‌شود اعتماد کرد به این روایت در اثبات روایت ابن أبی عمیر از أبی البختری. من احتمال زیادی می‌دهم که این روایت یک ضمیری داشته است که در اینجا اشتباه شده و به درستی برگردانده نشده است. مثلاً فرض کنید که روایت قبلی احمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن خالد عن ابن أبی عمیر بوده است، در مصدری که مال ابن أبی عمیر بوده است فرض کنید محمد بن علی بن محبوب عن احمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن خالد عن ابن أبی عمیر بوده است؛ حالا بحث احمد بن محمد را کنار بگذارید، فرض کنید سند قبلی‌اش هم سقط بشود، حالا آن بحث محمد بن خالد برقی را کاری ندارم. مثلاً‌ سند قبلی این بوده است: محمد بن خالد البرقی عن ابن أبی عمیر، بعد گفته: عنه عن أبی البختری. عنه را زده به ابن أبی عمیر، در حالی که باید به محمد بن خالد برقی زده می‌شده است. یک اشکالی مانند این بوده و یا بهذا الاسناد و چیزی شبیه به این در کتاب محمد بن علی بن محبوب بوده است و در مرحوم شیخ آن سند را به درستی مرجع ضمیرش را باز نگردانده است و به این دلیل است که سند به این شکل درآمده است. به هر حال، سند با توجه به غرابتی که دارد قابل اعتماد نیست در اثبات روایت ابن أبی عمیر از محمد بن خالد عن أبی البختری. پس بنابراین نه نقض آن قاعدۀ روایت ابن أبی عمیر از ضعفاست و اگر آن قاعده را بپذیریم، نه مثبت وثاقت أبی البختری. به خصوص با توجه به این که عامی بودن أبی البختری تقریباً متفق علیه است و طبق آن قاعده، آن طوری که تحقیق شده است، مشایخ ابن ابی عمیر امامی عدل هستند.

یک نکتۀ دیگری که در اینجا ما داریم، اکثار روایت سِندی بن محمد البزاز عن أبی البختری است. دو نفر، یکی محمد بن خالد برقی از او روایات زیادی دارد و یکی هم سِندی بن محمد البزاز. محمد بن خالد برقی در مورد او گفته شده است: «یروی عن الضعفاء» که خیلی شاهد بر چیزی نیست. اما در مورد سِندی بن محمد بن البزاز گفته شده است: «**ثقة وجه**» و در مورد او گفته نشده است: «یروی عن الضعفاء». این دو نفر هم دوش هم هستند تقریباً و روایت‌هایش عمدتاً در قرب الاسناد است؛ در آنجا مکرر نقل می‌کند از سندی بن محمد البزاز. نجاشی دربارۀ او گفته است: «**ثقةً وجهاً فی أصحابنا الکوفیین**»[[2]](#footnote-2) و هیچ صحبتی که یروی عن الضعفاء است در مورد او نشده است.

ولی به نظر می‌رسد که این مجرد اکثار روایت سِندی بن محمد کافی نیست در مقابل آن همه تضعیف‌هایی که در مورد أبی البختری وارد شده است. اینجا یا سندی بزاز هم یروی عن الضعفاء بوده است اما ائمۀ رجال فراموش کرده‌اند که این مطلب را ذکر کنند؛ حالا فی نفسه هم این مطلب بعید باشد، باید ملتزم به یکی از این امور باشیم، ولو فی نفسه بعید هستند اما اینها از توثیق أبی البختری بعید‌تر نیستند؛ یعنی با توجه به آن مجموعۀ‌ اماراتی که هست، باید ضعف أبی البختری را مسلم انگاشت نسبت به روایت سندی بن محمد از أبی البختری را باید گفت.

(سؤال و پاسخ استاد): مهمترین شیخ سندی بن محمد أبی البختری است؛ یا باید بگوییم که سندی بن محمد یروی عن الضعفاء بوده است و ائمۀ رجال آن را ذکر نکرده‌اند. کسانی که روایت از آنها زیاد نقل کرده است، همگی ثقه و جلیل هستند. به هر حال یا باید بگوییم که سندی بن محمد مقید نبوده است که از ضعفاء نقل نکند؛ این یک احتمال. یک احتمال دیگر هم این است که او را ثقه می‌دانسته است، با وجود این که واقعاً ثقه نیست، اشتباه کرده و او را ثقه می‌دانسته است. ما در بحث روایت از اجلاء‌ عمدتاً این است که ما می‌گوییم راوی او را ثقه می‌دانسته است یعنی ابتداءً ما مستقیم نمی‌گوییم که مرویّ عنه ثقه است، ما می‌گوییم راوی ثقه است، از اعتقاد راوی نسبت به وثاقت مرویّ عنه و یا به اعتبار شهادت فعلیه و یا به اعتبار اطمینان بخشی‌اش، وثاقت مرویّ عنه را استفاده می‌کند. یا اصالت عدم الخطاء، بحث اصالت عدم خطاء هم نباشد، منشأ اطمینان می‌شود راوی که مروی عنه را می‌شناسد. همۀ اینها در صورتی است که معارض قویی مثل اینجا نداشته باشد.

یک وجه سومی هم وجود دارد و آن این است : علت این که سندی بن محمد از أبی البختری این حدیث را شنیده است، به خاطر علوّ سند است. ما بگوییم نه این که سندی بن محمد کلاً چیز بوده است، اینجا چون سندی بن محمد مثلاً از آخرین اشخاصی بوده است که از امام صادق روایت می‌کرده است و یک جنبۀ قرب الاسنادی داشته است و این هم در کتاب قرب الاسناد وارد شده است؛ عمدۀ روایت‌های سندی بن محمد عن أبی البختری هم در کتاب قرب الاسناد واقع شده است. در واقع علت این که این اکثار روایت کرده است، به خاطر این است که قرب الاسناد سندش کم واسطه بوده است با امام صادق و جزء آخرین افرادی بوده است که امام صادق را درک کرده‌ است، نفس قرب الاسناد یک مطلوبیتی داشته است ولو راوی ضعیف بوده است،‌ چون قرب الاسناد بوده است رفته‌اند سراغ او و از او اخذ کرده‌اند.

این همان نکته‌ای که در بحث روایت از اجلاء گاه گاهی نوشته‌ام و حاج آقا هم در بحث اکثار روایت اجلاء قید می‌کنند که به جهت قرب الاسناد نباشد. من آنجا در بحثی که می‌کردم در این مطلب مناقشه کرده بودم که آیا قرب الاسناد در جایی که مرویّ عنه آن ثقه نیست، واقعاً نقل می‌کرده است یا نمی‌کرده است؛ شاید از این طور شواهد بشود مؤیدی برای فرمایش حاج آقا آورد که نه، خیلی معلوم نیست در صورتی که قرب الاسناد باشد مؤید به نقل از ثقات باشند. فکر می‌کنم نکتۀ سوم قوی‌ترین نکته‌ای باشد که در این وسط هست؛ چون این که سندی بن محمد از ضعفاء نقل کند و مقید نباشد، با توجه به این که اولاً غیر از ابی البختری هیچ شخص دیگری از ضعفاء در مشایخ او نیستند؛ حالا تک و توکش را کاری نداریم، مشایخ اصلی‌ او تمام اجلاء و ثقات هستند. از طرفی دیگر، این که ائمۀ رجال فراموش کرده باشند «یروی عن الضعفاء» او را ذکر کنند با توجه به «**ثقةً وجهاً فی أصحابنا**» و امثال اینها، به وثاقتش هم اکتفاء نکرده‌اند و «**وجهاً فی أصحابنا**» را تعبیر کرده باشند، همۀ اینها مستبعد است. این به معنای این نیست که مقید نبوده است تا از ضعفاء روایت نکند! در بعضی موارد به دلیل این که قرب الاسناد را می‌خواسته به دست بیاورد، کتابش را از او اجازه گرفته تا بتواند نقل کند.

(سؤال و پاسخ استاد): أبی البختری بسیاری از روایت‌هایش که از امام صادق نقل می‌کند، مشابه آن هم غیاث بن ابراهیم، طلحة بن زید، بین روایت‌های أبی البختری و روایت‌های طلحة بن زید و غیاث بن ابراهیم و سکونی خیلی مشابهت وجود دارد. یک مشابهت‌هایی در نقلیات اینها وجود دارد. من تصور می‌کنم سندی بن محمد نه این که أبی البختری را ثقه بداند، او را ضعیف می‌دانسته است! ولی چون بسیاری از روایت‌هایش را اشخاص دیگری هم نقل کرده‌اند و مؤید به جهات خارجیه بوده است و بحث علوّ سند، نکته‌ای بوده است که سبب شده است او نقل از أبی البختری بکند.

من فکر می‌کنم عمده روایت سندی بن محمد عن أبی البختری به خاطر بحث قرب الاسناد بودن است و این نشانۀ این نیست که سندی بن محمد، أبی البختری را ثقه می‌دانسته است. بنابراین هیچ امارۀ قابل توجهی برای وثاقت أبی البختری به دست نیامد.

(سؤال و پاسخ استاد): اولاً پسر خوانده بودن او مسلّم نیست، ولو سعد بن عبدالله گفته است : «تزوّج (امام صادق ) بأمّه» ولی در نقل کشی هست که پیشنهاد ازدواج با مادر أبی البختری را به امام دادند و امام قبول نکرد؛ به امام گفتند که با او ازدواج کن و حضرت فرمود: «لا أفعل». صاحب قاموس الرجال می‌گوید که این «لا أفعل» تحریف شده است و «لأفعل» بوده است. ولی به نظر می‌رسد شاهد قویّی نیست؛ ممکن است به دلیل همین پیشنهادی که شده است، ‌بعضی‌ها خیال کرده‌اند که حضرت ازدواج کرده است، یعنی به خاطر همین پیشنهاد ازدواجی که شده است قاطی شده بین پیشنهادی که به ازدواج کرده‌اند با تحقق خارجی ازدواج.

(سؤال و پاسخ استاد): ایشان به خاطر نقل سعد بن عبدالله تصرف کرده است و می‌گوید تحریف در آن رخ داده است؛ ممکن است نقل سعد بن عبدالله به خاطر این بوده است که چون پیشنهاد ازدواج به حضرت شده است، منشأ شده است که مشهور شده که حضرت با مادر او ازدواج کرده است.

(سؤال و پاسخ استاد): در روایتی هست و من از آن اینطور می‌فهمم که یا نحوۀ برخوردی که مادر أبی البختری کرده است و اصحاب هم آن را دیده‌اند که او خودش را عرضه کرده بوده است،‌ اصحاب گفته بودند: مناسب این است که حضرت با او ازدواج کند. یکی هم این است که او خودش تمایل ازدواجش با حضرت را ابراز کرده است. این که می‌گوید در راه امام آمد و اصحاب به حضرت گفتند: مناسب است که با او ازدواج کنید و حضرت هم فرمود: «لا أفعل».

در روایت دارد : «**حتی إذا کان ببعض الطریق لقیته أمّ أبی البختری، فوقف وعدل وجه دابّته**» راه امام را سد کرده است. «**فأرسلت إلیه بالسلام**» سلام کرده است و امام هم جواب سلام داده است. این لحن، لحنی است که او ابراز تمایل کرده است: «**فلمّا انصرف أبوه وجدّه إلی المدینة أتی قوم جعفراً فذکروا له خطبته أمّ أبی البختری**»[[3]](#footnote-3) اصحاب گفتند: مناسب است که شما با او ازدواج کنید.

(سؤال و پاسخ استاد): این روایت ممکن است منشأ این باشد که تصور شده باشد که حضرت با ام ابی البختری ازدواج کرده باشد. به هر حال از این پیداست که یک زنی بوده است که گویا تمایل داشته است. أبی البختری قاضی القضات بوده است؛ در هر حال أبی البختری یک شخصیت اجتماعی بوده است. آن خیلی مهم نیست که امام صادق علیه السلام با مادرش ازدواج کرده باشند یا نه و در بحث ما هم دخالتی ندارد. بنابراین این روایت، روایت قابل اعتمادی نیست.

(سؤال و پاسخ استاد): یک طور دیگر هم می‌شود عبارت را معنا کرد؛ مثلاً اصل تزوج مسلّم بوده است، بعضی‌ها گفته‌اند که حضرت از او خطبه کرده است. حضرت می‌خواهد بگوید که من خواستگاری نکردم، او خودش درخواست کرد. ولی به نظر من خیلی قابل اثبات نیست؛ یک احتمال دیگر هم این است که اصلاً ازدواجی صورت نگرفته باشد و همین حرف و حدیث‌ها منشأ شده است.

عرض من این است : با توجه به این که زمینۀ اشتباه در اینطور موارد وجود دارد، معلوم نیست که عبارت سعد را بشود پذیرفت. غالباً این عبارتها از جهت این که یک ظنّ رجالی می‌آورد و امثال آن، معتبر است و قول سعد در جایی که زمینۀ این است که به دلیل شایعاتی که مطرح بوده است، این شایعات منشأ شده است بر این که چیز باشد. به خصوص این نکته را هم توجه بفرمایید که اینها در یک جا نبودند؛ أبی البختری در بغداد بوده است.

روایت بعدی که در بحث ماست، روایت اول کتاب الودیعة است به نقل استبصار. صحیحۀ حلبی : «**عن أبی عبدالله علیه السلام قال: إذا هلکت العاریة‌ عند المستعیر لم یضمنه إلا أن یکون قد اشترط علیه**»[[4]](#footnote-4). البته در نقل تهذیب سند این است: «**علی بن ابراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن ابن أبی یعفور عن حماد عن الحلبی عن أبی عبدالله علیه السلام**»[[5]](#footnote-5) . ابن أبی یعفور که در نقل تهذیب وارد شده است زائد است و به نظر می‌رسد که تصحیف همان ابن أبی عمیر بوده است، جمع بین نسخۀ صحیح و نسخۀ محرّف باشد.

(سؤال و پاسخ استاد): شاید نسخۀ تهذیب غلط باشد! در استبصار و کافی[[6]](#footnote-6) بدون این است. احتمال دارد که اصلاً نسخۀ موجود تهذیب غلط باشد، نه نسخۀ استبصار. به نظر می‌رسد که یعفور و عمیر که شبیه هم هستند، با هم قاطی شده‌اند و این اشتباه را در نسخۀ تهذیب به وجود آورده‌اند. ممکن است که نسخه‌های موجود تهذیب محرّف باشند و ممکن است شیخ آن اشتباه را در تهذیب مرتکب شده است و در استبصار که مراجعه کرده است، عبارت را اصلاح کرده است.

این هم یک روایت دیگر بحث است که در اینجا وجود دارد. حالا بحثهای خواندن روایات تمام می‌شود. این بحث در غالب کتب اصولی آمده است؛ به نظر من رسید که دو کتاب است که اگر آنها را محور قرار بدهیم بهتر از همه است. یکی کتاب آقای خوئی مصباح الاصول است که بحث را خیلی شسته و رفته طرح کرده‌اند و یکی هم نهایة الأفکار مرحوم آقا ضیاء است که بحث را پاکیزه مطرح کرده‌اند و تا حدودی متفاوت است بحثش با بحثهایی که نتیجه‌گیری‌اش با مرحوم آقای خوئی هم فرق دارد. مرحوم نائینی هم یک سری صحبت‌هایی در اینجا دارند که من وارد آن نمی‌شوم، به دلیل این که یک مبانی در اینجا مطرح شده است که آنها ناتمام است و آن را وارد نمی‌شویم. این دو کتاب را ملاحظه بفرمایید، جمع بندی روایات را بر اساس فرمایش این دو بزرگوار انجام می‌دهیم.

پایان

40 دقیقه

1. . تهذیب الأحکام / جلد 3 / صفحۀ 150. [↑](#footnote-ref-1)
2. . رجال النجاشی / صفحۀ 187. [↑](#footnote-ref-2)
3. . رجال الکشی / صفحۀ 310. [↑](#footnote-ref-3)
4. . الاستبصار / جلد 3 / صفحۀ 126. [↑](#footnote-ref-4)
5. . تهذیب الأحکام / جلد 7 / صفحۀ 183. [↑](#footnote-ref-5)
6. . الکافی / جلد 5 / صفحۀ 238. [↑](#footnote-ref-6)